ويژگى هاى جوانى و شيوه هاى صحيح بهره مندى از آن(2)

عزيز الله حيدرى

در شماره ى قبل به بحث و بررسى درباره ى ويژگى هاى بارز دوران جوانى; استقلال طلبى و هويت طلبى پرداختيم و در اين شماره ارايه ى بحث را با تبيين ويژگى ((عاشق پيشگى)) ادامه مى دهيم.

خصلت سوم: عاشق پيشگى

مرا اسير محبت كن,

كه چون پروانه را شمعى نسوزاند

نشيند بر سر صد گل سحرگاهان

حالت رويا و عاشق پيشگى چنان بر سال هاى جوانى سايه مى افكند كه پيوسته دل بسته و دل مى كند. البته نمى توان خصوصيات مثبت ديگر مانند عرفان طلبى, اخلاق گرايى و معنويت خواهى را انكار نمود, اما مساله ى اصلى اين است كه شرايط گوناگون افراد و حساسيت اين دوره و عدم دسترسى به رهنمودهاى لازم, موجب اشتباه در انتخاب محبوب حقيقى مى شود. در اين نوشته قصد نداريم عاشقى را مذمت كنيم, بلكه مى گوييم, اصلا ما عاشق به دنيا مىآييم و قصد داريم معشوق واقعى را انتخاب كنيم. (1)

نكته ى اصلى اين است كه اولا, معشوق انتخاب ما باشد و ثانيا, آن محبوب در شان و شايسته ى انسان باشد.

مشكل اساسى اين است كه جوانان محبوب هايى را برمى گزينند كه دردى از آن ها دوا نمى كند.

در همين راستا مشاهده مى كنيم كه قهرمانان بى معيار و گاه فريبكار, (2) خوانندگان و هنرپيشه هايى كه بيشتر نقش فضيلت را بازى مى كنند و يا فردى از جنس مخالف سوژه ى اين عشق است و متاسفانه اين عشق پايدار نيست, چرا كه ريشه ى محكمى ندارد;

عشق هايى كز پى رنگى بود

عشق نبود عاقبت ننگى بود

البته قهرمانان را مى توان دوست داشت, اما نمى توان آن ها را به عنوان محبوبى كه قلب, را اشغال كند, قبول كرد. قلب, اين كانون احساس و عاطفه كه نيروى حركت اعضا را تامين مى كند, نبايد در سيطره ى موجودى محتاج و فقير قرار گيرد. اين قلب خانه ى كس ديگرى است, قلبى كه حتى كار فيزيكى آن را نيز نشناخته ايم. (3)

محبوب هاى تحميل شده به دنبال نيازهاى خود هستند و نمى توانند براى رشد و كمال انسان كارى بكنند.

اما عشق به جنس مخالف, چه براى پسر و چه براى دختر, بايد در بسترى سالم ارضا شود. از آن جا كه در بينش دينى همه ى نيازهاى آدمى محترم شناخته شده, آن بستر سالم و پايدار نيز با ازدواج و تشكيل خانواده تامين مى شود; كانونى كه عشق و رحمت پالايش شده ى آن تضمين شده است.

در عين حال, همه ى اين موارد در شكل مثبت خود نيز برطرف كننده ى نياز گسترده و دل بزرگ آدمى به ويژه جوان نيست.

افسوس كه عمرى پى اغيار دويديم

از يار بمانديم و به مقصد نرسيديم

سرمايه ز كف رفت و تجارت ننموديم

جز حسرت و اندوه متاعى نخريديم

بر سنگ نموديم كه ببينيم رخ دوست

جان ها به لب آمد رخ دلدار نديديم

دست نوشته ها و دل نوشته هاى جوانان در تجربه ى اين گونه عشق ها, داستان هاى نافرجامى را رقم زده است كه با همه ى تلخى ها حاوى تجارب خوبى است. (5)

اما محبوب واقعى كسى است كه كامل, بى نياز, دارا, توانا, نزديك, زيبا و مهربان باشد. كسى كه مرا براى خودم مى خواهد نه براى خودش. آن كه مرا نردبان خواسته هاى خود قرار نمى دهد. خوب است به قسمتى از گفت و گوى برخى از اين جوانان كه با يكديگر ارتباط عاشقانه (6) برقرار كرده اند, توجه كنيد:

س: آيا حاضريد اگر شرايط مهيا شود, با همين دخترانى كه با آن ها ارتباط برقرار كرده ايد ازدواج كنيد؟

ج: به هيچ وجه!

س: چرا؟

ج: چون براى زندگى مشترك در بلندمدت قابل اعتماد نيستند. دخترى كه اين گونه ساده و بدون هيچ قيد و بندى مرا به دوستى انتخاب مى كند, از كجا معلوم فردا با كس ديگرى روى هم نريزد و طرح دوستى نياندازد. به اين گونه دختران براى ازدواج نمى توان اطمينان كرد. به نظر شما آيا دخترى كه زيباترين عكس ها را براى ما مى فرستد و نامه هاى عاشقانه مى نويسد, بدون اين كه ما را دقيقا بشناسد, قابل اعتماد است؟

آدم ها در زيباترين شكل عاشقى, پاسخ دهنده ى نياز خود هستند. اين محبوب واقعى كسى جز خدا نيست. خدايى كه

1. رحمن: بخشنده است و گيرنده نيست.

2. رحيم: مهربان است و در محبتش سياست ندارد كه علف بدهد تا شير و پشم و كشك بگيرد, چرا كه بى نياز (صمد) است.

3. نزديك است: از رگ گردن نزديك تر و فاصله ى بين تو و قلب تو است. (7)

4. داناست, كه عليم ناميده شده است.

5. تواناست, چون قدير است.

6. زيباست, چرا كه جميل است; حسن آن دارد كه يوسف آفريد.

و اين انتخابى درست و جاودانه است كه عاشقان فداكار ساخته و پاسخ گوى همه ى ابعاد وجود آدمى است. پس خدا را سپاس گوييم كه به سنگ, جوشش و به خاك رويش و به آسمان بارش و به انسان ارزش داد.

اين عشق همان عشقى است كه به انسان مسووليت مى بخشد, زيرا بدون ناظرى در هستى, مسووليت پشتوانه اى ندارد. اما او نور هستى است (8) و بدون نور او نمى توان بار تعهد ريشه دارى را بر شانه نهاد. در شهر نابينايان چه با لباس باشى و چه عريان! و در شهر ناشنوايان, چه ناسزا بگويى, چه حرف نيك!

چون بى سر و پا باشد اوضاع فلك چونين

در سر هوس ساقى, در دست شراب اولى

پس آن چه او داده بازدهى مى خواهد و نبايد نعمت ها را راكد گذاشت كه عذاب دارد و اگر هم تحرك و شكرى داشتى, زيادى توسعه ى خودت و وجودت پاداش توست. (9)

خدا نمى خواهد كه, از نعمت ها بهره نگيريم, بلكه مى خواهد كه با نعمت هاى او عصيان و گناه نكنيم, چرا كه گناه, مبارزه با قانونمندىها و نظم عالم است و ضديت با اين قانون ها و بى اعتنايى به قواعد او ضربه و صدمه ى متقابل دارد. وقتى از شهيد چمران پرسيدند, چرا در چهار گوشه ى اتاقت آيه ى ((فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و...)) را نوشته ايد, پاسخ داد: ((مى خواهم هر لحظه و به هر طرف كه نگاه مى كنم, اين پيام را به ياد بياورم كه هستى با شعور, با نشاط و آگاه است)).

البته محبوب هاى ديگرى هم هستند كه عشق به آن ها همان عشق به خداست; چنان كه فرموده اند: ((احب الله من احب حسينا; خداوند, دوستدار حسين را دوست دارد)).

اين همان عشقى است كه هدايت مى كند, نجات مى دهد و بدون شراب مست مى كند. چنان كه در خاطره ى رييس دانشكده ى معارف اسلامى امام صادق (ع) آمده است: يك دانشجوى فرانسوى ـ كه فلسفه مى خواند ـ در شهر ليون, خواستار شركت در جلسه ى عزادارى امام حسين (ع) مى شود. به او آدرس ((مسجد ژيور)) كه در آن مراسم عزادارى برگزار مى شد, داده مى شود. ((آقاى دكتر ايوبى)) رييس دانشكده از جوان دانشجو مى خواهد پس از مراسم, احساس خود را از طريق پست الكترونيكى بازگو نمايد. فرداى آن روز دانشجوى فرانسوى در پيامى كه براى دكتر مى فرستد, چنين مى نويسد:

((دوست گرامى, من به مسجد آمدم, چون قطره اى از اقيانوس, براى اولين بار در سوگ يك مرده گريستم, مرده اى نه مثل ديگر مردگان, مرده اى كه به رغم گذشت بيش از يك هزاره, گويى هنوز زنده است, ديشب را مست سر بر بالين گذاشتم, و براى اولين بار مست بودم, بدون آن كه قطره اى شراب خورده باشم و اين مستى را مديون تو هستم و از تو هزاران بار متشكرم, هزاران بار)). (10)

4. خود شيفتگى

گر چه خداوند, غريزه ى خود دوستى و خود خواهى را در وجود ما نهاد و اين حس موجب حفظ و مصونيت انسان در خطرات مى شود, اما هيچ چيز در شكل افراطى آن سرانجام خوبى ندارد.

خودشيفتگى موجب تضعيف حس احترام به ديگران و عدم شناخت حق آن ها است و علاوه بر اين هرز رفتن انرژىهاى خود جوان را نيز به دنبال دارد.

گاهى مشاهده مى شود كه ساعات زيادى از عمر يك جوان در برابر آينه و آرايشگاه ضايع مى شود و لباس هايى خوب با اندك تغييرى در مد كنار گذاشته مى شوند, توقعات بالا مى رود و تحمل پايين مىآيد. اين خودشيفتگى به از خود بيگانگى منتهى مى شود.

اين احساس اگر هدايت نشود, موجب از بين رفتن اطمينان و اعتماد به نفس در بين جوانان و نوجوانان مى شود. نويسنده ى كتاب ((در غرب چيزى نيست)), چنين گزارش مى كند: ((در ميان جوانان, توجه به ظاهر و قيافه ى شخصى و نيز جثه و هم شكل شدن با بازيگران زيبا اندام و قوىهيكل فيلم هاى ويديويى و تلويزيونى شايع شده است و حدودا 100 هزار جوان دختر و پسر (تحقيقات دسامبر 1992) را به فعاليت هاى بدن سازى در كلوپ ها و باشگاه هاى ورزشى و يا به طور خصوصى جذب كرده است.

تقلب و حقه بازى در مسابقات ورزشى يا نيرومند جلوه دادن با استفاده از داروهاى نيروزا (دوپينگ) نيز مانند ديگر مفاسد و بى بند و بارىها, از غرب به ديگر كشورهاى جهان, از جمله ايران سرايت كرده است.

اين داروها در دختران و پسران عوارض جانبى فراوانى دارد...)). (11)

در هر حال اين خودخواهى, جامعه را كه به ايثار و فداكارى نيازمند است (و البته اين نيرو در جوان نهفته است), راكد نگه داشته و خود فرد را ساكن, بلكه دچار عقب گرد مى كند. خود شيفتگى طوفانى سهمگين به دنبال دارد.

اما با معيارهايى كه در باب عاشق پيشگى گذشت, جوان از خودشيفتگى به خدا شيفتگى مى رسد. اين بينش مراقبت از خويش را با دستورهاى خداوند كه براى رويش آدمى است, همراه مى كند: ((حى على الفلاح; بشتابيد براى رويش))!

اين بينش هم چنين روح فداكارى را زنده مى كند و از محور بسته ى خويش بيرون مىآورد. جوان با اين حركت نيروهاى باطنى خود را آزاد مى نمايد و استعدادهايش بالاتر از شكوفايى جهت مى يابد, زيرا عبد آزاده اى است كه شكل گرفته. بخار آزاد هرز مى رود, اما در يك سيستم حركت و نور مىآفريند. پس احساس مسووليت نسبت به انسان ها و مشكلات آنان از خدا خواهى ريشه گرفته و آدمى را عاشق سرنوشت مردم مى كند. در اين تلاش گرچه مى خواهيم سودى به ديگرى برسد, اما باطن خودمان پالايش مى شود و به رويش مى رسيم.

نداى ((حى على الفلاح)) در اذان براى به جنبش در آوردن همين قابليت ها است; بشتابيد براى روييدن.

وقتى على(ع) در هواى گرم به كندن زمين مى پردازد و قنات حفر مى كند و ناگهان آب به ضخامت گردن شتر فوران مى كند, در همان جا قلم و پوستى طلبيده و قنات را وقف مى نمايد, اين از خودگذشتگى, على (ع) را بر فراز تاريخ مىآورد و در دل ها جاودانه مى سازد; چنان كه جوانانى چون حضرت على اكبر(ع) در تاريخ, الگوهاى برتر شناخته مى شوند و در جامعه ى ايرانى قبل از انقلاب كه جوانان فقط به لباس و مو و اداهاى غربى و موسيقى هاى جاز مشغول شده بودند, شورى ديگر مىآفريند و خيزش بزرگ انقلاب اسلامى را شكل مى دهد و جوانان در اين بستر متحول شده و در كوره ى گداخته ى جنگ, ناب ناب گرديدند; اى كاش اين رود پرخروش از تب و تاب باز نايستد!

اكنون كشور ما از آنان حماسه ها, جوانمردىها, ايثارها و عشق ها نمونه هايى سراغ دارد كه سينه ى تاريخ گنجايش آن را ندارد.

درباره ى ((شهيد مهدى باكرى)) فرمانده ى لشكر عاشورا مى خوانيم: ((خودشان را هميشه بسيجى قلمداد مى كردند... حتى نزديك ترين افراد لشكر نيز نمى دانستند كه ايشان مهندس است)).

ناراحتى كتف, مزاحمتى دايمى براى آقا مهدى بود, جايى كه قبلا مورد اصابت تير قرار گرفته بود. به همين دليل نمى توانست بارهاى سنگين حمل كند. يك روز تصميم مى گيرد, براى سركشى و كسب اطلاع از كمبودها از انبار بازديد به عمل آورد. مسوول انبار ((حاج امرالله)) بود; پيرمردى با محاسنى سفيد و چهره اى گشاده, وقتى آقا مهدى به آن قسمت مى رسد, حاج امرالله و هشت بسيجى جوان ديگر در حال خالى كردن بار كاميونى بودند كه تازه از راه رسيده بود. حاج امرالله كه مهدى را از روى قيافه نمى شناخت, وقتى مى بيند ايشان در كنارى ايستاده و آن ها را تماشا مى كند, داد مى زند: جوان! چرا همين طور ايستاده اى ما را تماشا مى كنى؟ بيا بابا اين گونى ها را تا انبار ببريم. آمده اى اين جا كار كنى! يادت باشد كه تا هر وقت كه شد بايد پا به پاى اين هشت نفر, اين بارها را خالى كنى فهميدى؟

و آقا مهدى با معصوميتى صميمى پاسخ مى دهد: بله, چشم.

سپس با آن كه حمل گونى هايى به آن سنگينى روى كتف مجروح بسيار مشكل است, بدون ناراحتى, چابك و تند, گونى ها را خالى مى كند. نزديكى هاى ظهر, شخصى به نام ((طيب)) براى دادن يك سرى وسايل به حاج امرالله به آن جا مى رود. بعد از سلام و احوالپرسى, حاجى به او مى گويد: يك بسيجى پر كار هم امروز به ما كمك مى دهد. نمى دانم از كدام قسمت است, مى خواهم بروم و از ((بصيرتى)) بخواهم كه او را به قسمت ما منتقل كنند.

او مى پرسد كدام بسيجى؟ او آقا مهدى را نشان مى دهند.

طيب متعجب مى شود و به سرعت به طرف آقا مهدى مى رود و گونى ها را از شانه هاى او برداشته و با ناراحتى به حاج امرالله مى گويد: هيچ مى دانى اين شخص كيست؟ اين آقا مهدى است, آقا مهدى باكرى فرمانده ى ما!))

حسن ختام بحث

در پايان اين بررسى لازم است از دو نكته ى مهم ديگر ياد كنيم:

1. تحول در مفهوم زيبايى 2. مساله ى اشتغال جوان

حس جمال خواهى و زيبايى طلبى آن چنان با فطرت آدمى آميخته است كه نيازى به اثبات ندارد, اما بايد در معناى آن تامل نمود.

زيبايى به سه مفهوم تعريف شده است:

1. هماهنگى يا تناسب يك چيز با خودش (هارمونى).

2. هماهنگى يك چيز با فضايى كه در آن است.

3. هماهنگى يك چيز با هدف آفرينش خودش (حسن).

بديهى است كه تناسب يك چيز با خودش زيبايى دارد, مانند تناسب صورت يك آدم با اعضاى بدن او و تناسب يك ماشين با قطعات خودش. هماهنگى يك شىء با فضايى كه در آن است, بخشى از مفهوم زيبايى است, مانند آن كه نمى توان لوستر بزرگ يك مسجد را براى يك اتاق دوازده مترى نصب نمود كه زيبايى اى ندارد. در اين دو مرحله نمى توان بسيارى از چيزها و فراز و نشيب هاى زندگى مانند بيمارى, رنج, غم و شكست ها را زيبايى ديد. چنان كه ((راسل)) گفته است: ((من به سهم خودم در كرم كدو, زيبايى نمى بينم. اما اگر مفهوم زيبايى را درست تحليل كنيم (مفهوم سوم) آن گاه مى بينيم كه همه چيز زيباست)); حتى خون, دود و آتش. چنان كه زينب كبرى (س) در پاسخ به اين جمله ى ابن زياد (لع) كه گفت: ((كار خدا را با برادرت چگونه ديدى؟)) فرمود: ((ما رايت الا جميلا)) من از خداوند جز زيبايى نديدم! (بحار الانوار جلد 45, ص 116)

آرى! در تفكر بالنده ى دينى زيبايى چنين تعريف مى شود: ((هماهنگى يك چيز با هدف و كارى كه از او خواسته اند)).

اين است كه از زيبايى با كلمه ى حسن ياد مى شود و حسن يعنى هر چيزى كه موافق با مقصودى كه از نوع آن در نظر گرفته اند, باشد. (12) با اين تصور بلند از زيبايى ديگر نمى توان زيبايى را در چهره اى متناسب ديد كه در مسير و هدف آفرينش خود نيست; يعنى هر چند اين چهره زيبا باشد, اما چون در جهت اصلى خود نيست, زشت و نازيبا است و به عكس انسانى كه خودش را بدبو و با پوست سياه توصيف مى كند, زيباست و وجودش معطر است. چنان كه امام باقر (ع) از امام سجاد (ع) نقل مى كند: پس از عاشورا كه مردم براى دفن كشته ها به ميدان آمدند, پس از چند روز بدن ((جون)) (غلام سياه ابوذر غفارى كه در كربلا به شهادت رسيد) را در حالى يافتند كه بوى مشك از آن به مشام مى رسيد. (13)

دقيقا به همين دليل بايد قبول كنيم كه شبدر با گل لاله فرقى ندارد و كركس نيز مثل بلبل زيبا است.

((پس, چشم ها را بايد شست, جور ديگر بايد ديد)). (14)

در اين نگاه, انسانى كه از خط عبوديت و پيوند با تصويرگر هستى قهر كرده و عصيان گرى مى كند و به اين نور هستى كفر مى ورزد, زشت است. هر چند خويش را به هفت قلم بيارايد و در نظرها جلوه كند. با اين نگاه است كه مى توان اين خاطره هاى بلند را فهميد:

((شهيد بابايى بيشتر وقت ها سرش را با ماشين نمره ى چهار ماشين مى كرد. اين موضوع علاوه بر وضعيت ظاهرى و نوع لباسى كه به تن مى كرد, موجب مى شد كه ما در راه بندهاى مناطق عملياتى با مشكل مواجه شويم, زيرا معمولا نام يك سرهنگ شكل و شمايل خاصى را براى عام مردم القا مى كند... .

يك روز در طول مسير كه با هم مى رفتيم, ايشان به طور خصوصى در مورد طرز لباس پوشيدن من صحبت كردند و گفتند: اين لباس هاى امريكايى كه شما به تن مى كنيد, معنويت جبهه را به هم مى زند.

من در پاسخ گفتم: من به لباس شيك پوشيدن علاقه دارم.

در ادامه گفتم: حالا مى خواهم بپرسم, چرا شما هميشه سرتان را ماشين مى كنيد. آخر حيف نيست كه اين موهاى مجعد و زيبا را مى تراشيد, ناسلامتى شما جوان هستيد.

ايشان سكوت كردند و چيزى نگفتند. آن روز گذشت. در يكى از روزها كه در منطقه ى عملياتى بوديم, من پس از خواندن نماز صبح به جلو آيينه رفتم و مشغول شانه زدن موهايم شدم. با توجه به بلند بودن موهايم اين عمل مدتى طول كشيد. تا اين كه صداى خنده ى آهسته اى مرا به خود آورد. به طرف صدا برگشتم, متوجه شدم شهيد بابايى است كه در كنار سوله دراز كشيده است. او از جايى كه خوابيده بود, نيم خيز شده و به من نگاه مى كرد.

من شانه را داخل جيبم گذاشتم. بابايى رو به من كرد و گفت: مى خواهى يكى از دلايل تراشيدن موى سرم را برايت بگويم؟ من الان يك ربع تمام است كه مى بينم شما جلو آيينه ايستاده اى و موهايت را چپ و راست مى كنى. مى دانى كه زير هر تار مويت يك شيطان خوابيده؟ غرور اين موها تو را در جلوى آيينه نگه داشته و فكر مى كنى كه اگر موهايت را به طرف چپ شانه كنى خوش تيپ تر خواهى شد و يا بالعكس. ولى من سرم را از ته تراشيده ام و يك قيافه ى معمولى به خود گرفته ام. قيافه ى معمولى هم هيچ وقت انسان را مغرور نمى كند.

من ديگر حرفى براى گفتن نداشتم. از صحبت هاى او دريافتم كه چقدر با نفسش مبارزه كرده و به همين خاطر انسان كاملى شده است.)) (15)

و در خاطره اى زيبا از همسر شهيد چمران مى خوانيم:

((روزى يكى از دوستانم به من گفت: غاده! تو مى گفتى كه از مرد طاس و بى مو خوشت نمىآيد, پس چطور با چمران ازدواج كردى؟

من گفتم: راستى چمران طاس است؟ بايد ببينم.

آن روز هنگامى كه چمران به منزل آمد, به او نگاه كردم و گفتم: مصطفى تو واقعا طاس هستى؟))

اين پرسش حاصل تاثير همان ديدگاهى است كه همسر چمران, او را در اندازه هاى هدف و آرمان حقيقى خود, به عنوان يك مسلمان مى بيند و در نتيجه همه چيز او را حسن مى بيند. او واقعا تا به حال به كم بودن موى سر دكتر چمران فكر نكرده بود (16) و درست به همين دليل است كه پيامبر (ص) به فردى كه سعى مى كند نقص پاى خود را بپوشاند, مى گويد: ((هرگز لازم نيست چنين كارى بكنى! در خلقت خداوند زشتى نيست)).

اما نكته ى دوم:

آن چه گذشت تصحيح فكرى و روانى انديشه ى جوان در باب مسايل او بود و قطعا در عمل تاثير خود را مى گذارد, چنان كه در نمونه هاى مختلف مشاهده گرديد.

اما دولت و جامعه و خانواده هم بايد جوان را در اين شناخت يارى دهند. از جمله كارهايى كه از وظايف نظام محسوب مى شود, به كار گرفتن ساز و كارهايى در جهت اشتغال جوان است, زيرا اگر جوان مشغول نباشد و انرژى خود را مصرف نكند شكار شيطان مى شود, به ويژه كسانى كه با فكر و انديشه هم سر و كارى ندارند. امام على (ع) فرمود: ((المهمل لاوقاته فهو صيد الشيطان; بيهوده گذراننده ى اوقات شكار شيطان است)). (18)

نگارنده پاسخ خود را به عهده ى خود جوان مى گذارد. چنان كه در ادامه ى مصاحبه اى كه از يك روزنامه ى صبح نقل شده, خبرنگار از جوان مى پرسد:

خود شما جوانان چه راه حل هايى را براى جلوگيرى از اين فاجعه پيشنهاد مى كنيد؟

ج: براى جوانان فرصت هاى شغلى ايجاد كنند, براى پر كردن اوقات فراغت آن ها برنامه ريزى كنند, امكانات ورزشى رايگان را در اختيار آن ها قرار دهند, شرايط و فرهنگ ازدواج جوانان را آسان كنند و جوانان را با شعارهايشان براى نردبان ساختن و بالا رفتن از آن ها فريب ندهند. آن وقت خواهيد ديد تمام اين مواردى كه شما معضل اخلاقى و... مى دانيد, برطرف خواهد شد.

البته اين كار با شعار حل نمى شود. اگر در جامعه كسانى هستند كه دلسوز جوانان هستند, بروند و اين كارها را حتى با همكارى خود جوانان انجام دهند, آن وقت خواهيد ديد, همين جوانان با تلاش و نشاط بيشتر كشور خود را آباد خواهند كرد. (19)

پى نوشت ها:

1. خدا ايمان (عشق) را محبوب شما قرار داد و در دلهايتان مزين نمود.

2. موضوع استفاده از مواد انرژىزا در غالب رشته ها فاجعه ى مداومى در ورزش است. /سوره ى حجرات.

3. قلب در هر دقيقه هفتاد بار و در هر ساعت چهار هزار و دويست بار و در شبانه روز 100800 و در يك سال 36792000 بار, باز و بسته مى شود. دمى آسايش ندارد. كدام فلزى را سراغ داريد كه در يك سال سى و شش ميليون بار اصطكاك پيدا كند و ساييده نشود؟ دانشمندان محاسبه كرده اند, انرژى و نيرويى كه در 12 ساعت از قلب به دست مىآيد, قادر است يك وزنه ى 65 تنى را از زمين بلند كند. قلب از لحاظ سرعت, حيرت انگيز مى باشد. جريان خون كه از قلب شروع مى شود 7500 كيلومتر راه, معين مسافت تهران تا نيويورك را طى مى كند. مقدار خونى كه به وسيله ى تلمبه ى قلب در ظرف يك سال زده مى شود, حدود دو ميليون و شش صد هزار ليتر مى باشد كه براى حمل آن دست كم به 81 تانكر عظيم نياز است. اگر به ماهيچه ى قلب نگاه كنيد آن را جسمى ضعيف و سست مى بينيد. اين قدرت عظيم و اين نيروى خستگى ناپذير را, چه كسى به اين ماهيچه ى كوچك داده است؟ چه كسى قلب را به اين وظايف سنگين راهنمايى مى كند؟ چرا قلب استراحت نمى كند؟ اگر استراحت كند انسان مى ميرد, چه كسى به وى گفته استراحت تو براى صاحبت مرگ مىآورد؟

4. روم/21.

5. كتاب هايى مانند: ((پشت ديوارند امت)), چاپ انتشارات كيهان, نمونه ى خوبى براى مراجعه ى جوانان است.

6. مصاحبه با جمعى جوانان بى كار, روزنامه ى جمهورى اسلامى, سوم ارديبهشت 1380.

7. ق/;16 انفال/24.

8. نور.

9. ابراهيم/7.

10. مجله ى پيام صادق, شماره ى 28.

11. در غرب چه مى گذرد؟ ص 116 ـ 117.

12. تفسير الميزان, ترجمه, ج 5, ص 12.

13. فرهنگ عاشورا, ص 131, به نقل از بحارالانوار, ج 45, ص 23.

14. سهراب سپهرى.

15. پرواز تا بى نهايت, ص 211, خاطره ى سرهنگ صراف درباره ى سرلشكر شهيد عباس بابايى.

16. مصاحبه با همسر شهيد چمران, انتشارات بنياد چمران.

17. ميزان الحكمه, باب خلقت و خلق.

18. غرر الحكم.

19. جمهورى اسلامى, سوم ارديبهشت 1380.